

زنان شاهنامه

www.ketab.ir

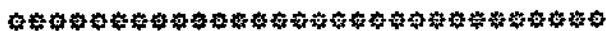
سرشناسه: نجاری، محمد، ۱۳۵۹
 عنوان و نام پدیدآور: زنان شاهنامه / محمد نجاری، حسین صفی
 مشخصات نشر: تهران: طراوت، ۱۳۸۹
 مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص
 شابک: ۵-۷۸-۲۸۵۰-۹۶۴-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیا
 موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. شاهنامه -- شخصیت‌ها -- زنان
 موضوع: زنان در ادبیات
 شناسه افزوده: صفی، حسین، ۱۳۴۶
 PIR رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ز ۳ ن ۴۴۹۶
 رده‌بندی دیویی: ۸۶۱/۲۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۵۱۴۳۵



زنان شاهنامه

محمد نجاری - حسین صفی

ویراستار: دکتر سیاوش مرشدی
 نمونه خوان: پریسا فیلم - طاهره امینی - مهدی نجاری
 طراح جلد: حسین (اشکان) قازانچایی
 صفحه‌آرا: ملیحه عامری
 تاریخ و نوبت چاپ: اول ۱۳۹۰
 شابک: ۵-۷۸-۲۸۵۰-۹۶۴-۹۷۸
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۵۰۰۰ تومان
 ناشر: طراوت



مرکزپخش: میدان بهارستان، خیابان مجاهدین اسلام، جنب مسجد شفا، کوچه شهید کشمش، شماره ۱۴
 تلفن: ۰۹۱۲۵۸۴۶۱۰۹ - ۷۷۶۵۱۴۱۲ دورنگار: ۷۷۵۳۶۴۵۶ Email: taravat1347@yahoo.com

فهرست مطالب

۵	 دیباچه
۶	 زن و حماسه
۱۵	 زن در شاهنامه
۱۸	 نخستین حضور
۱۹	 حضور جدی
۲۸	 رودابه
۳۴	 سیندخت
۳۹	 سودابه
۵۷	 تهمینه
۶۵	 گرد آفرید
۶۹	 مادر سیاوش
۷۲	 فرنگیس
۷۷	 جریره
۸۴	 منیژه
۹۱	 کتایون
۱۰۴	 همای
۱۰۷	 ناهید
۱۰۹	 قیدافه
۱۱۴	 گلنار
۱۱۶	 مالکه
۱۲۱	 دوران بی حضوری
۱۲۵	 گردیده
۱۳۸	 شیرین
۱۴۳	 کتاب نما

دیباچه

«حماسه» تاریخ آرزوهای یک ملت است، انسان نخستین از آن جایی که هنوز به صنعت و تکنولوژی دست نیافته، در رویارویی با طبیعت وحشی ناتوان است؛ که طبیعت دارای امکانات و نیروی بالقوه و بالفعل است و در مقابل، تنها ابزار بشر نخستین نیروی بدنی اوست؛ پس در مقابله با طبیعت چموش ناتوان است، بنابراین در خود احساس ناتوانی و در مراحل احساس سرخوردگی می‌کند که هنوز فاقد تجهیزات لازم برای رام کردن طبیعت است. از باریدن باران به خاطر جاری شدن سیل در هراس است و از نباریدن، به جهت خشکسالی می‌ترسد. از آمدن توفان وحشت می‌کند و از مقابله‌ای با حیوانات وحشی در هراس است. در برابر حمله‌ی دیگر قبایل نگران می‌شود و به سختی از سنگ و چوب و آهن، نیروی دفاعی و هجومی می‌سازد. اما با این همه، نکته‌ی مهم این جاست که همین انسان می‌ایستد، مبارزه می‌کند و سخت جانی‌نشان می‌دهد تا به مرور زمان، طبیعت سرکش را رام کند و از آن به نفع خویش سود جوید. خانه می‌سازد، به شکار می‌پردازد، کشت و زرع به راه می‌اندازد و ابزار می‌سازد تا به زندگی خود سر و سامان دهد.

تا این مرحله، انسان به مرور رو به پیشرفت و تکامل است و به تدریج، آسودگی خیال نسبی می‌یابد. اما با همه‌ی این پیشرفت‌های نسبی که به کندی هم صورت می‌پذیرد، هیچ‌گاه از حمله‌ی دیگر اقوام در امان نبوده است و اگر دیگر موارد برایش ترس و هراس به ارمغان می‌آورد، این مورد شکلی و حالتی دیگر به خود می‌گیرد. انسان در کشاکش درگیری‌های قومی و قبیله‌ای قوام می‌یابد و بر دو قالب و حالت اصیل بشری دست می‌یابد:

۱- در جنگ‌ها اگر بازنده باشد، از شکست به سوگ و عزاداری می‌نشیند و مرثیه‌سرایی می‌کند و تعزیه می‌گوید؛

۲- اگر پیروز باشد، مغرور می‌شود و به خود می‌بالد تا پایه‌های حماسه‌سرایی را بنیان نهد.

بنابراین هر ملتی که غرور ملی‌اش قوی‌تر و اصیل‌تر باشد، دارای حماسه می‌شود. زیرا ملتی که چون دیگر انسان‌ها در مقابله‌ی با طبیعتِ خشن، خود را ضعیف می‌بیند

و از سویی دارای 'غروری ریشه‌دار است، احساساتش جریحه‌دار می‌گردد. پس با بزرگ‌نمایی خویش و پرواز به دنیای تخیل و افسانه‌پردازی، غرور خدشه‌دار شده‌ی خویش را بازسازی می‌نماید. و این‌جاست که «حماسه» بازتاب و نمایان‌گر اغراق‌آمیز آرزوهای بشری می‌شود تا سرخوردگی‌اش را به نوعی جبران کند.

زن و حماسه

زن، به عنوان نیمی از انسان، از بدو آفرینش آدمی، حضوری انکارناپذیر و بدیهی در ساختار اجتماعی آدمی دارد. در هبوط، حوا در کنار آدم هجران را زمزمه می‌کند و نخستین اجتماع آدمی از مجموع یک زن و یک مرد شکل می‌گیرد، و این حضور در سالیان متمادی زندگی بشری و در تمام مراحل بشری به چشم می‌خورد. «... در اساطیر ایران نیز چون اهریمن، انسان نخستین را گشت، نطفه‌ی او بر خاک ریخت، زمین آن را نگه داشت و پس از چهل سال گیاهی چون دو شاخه‌ی ریاس از آن روید. از این دو شاخه، نرینه و مادینه‌ی آدمیان به جهان آمدند. بدین سان آدمی از برکت زمین مادر و از راه رستنی‌ها زندگی را از سر گرفت.»^۱

گرچه این حضور در دوران متفاوت متأثر از شرایط گوناگون حاکم بر زندگی آدمی، دچار فراز و نشیب‌هایی شده و هر جوامع مختلف زن سالاری و مرد سالاری پدید آمده است و اگرچه حضور زن در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی در بیش‌تر دوران گذشته کم‌رنگ جلوه‌گر بوده، اما به هر حال حضورش در تمام دوران زندگی بشر اجتناب‌ناپذیر بوده و هست. تا جایی که در عصر جاهلیت حاکم بر اعراب که دختران را وحشیانه زنده به گور می‌کردند، باز جامعه‌ی نادان این عصر و اقلیم به کلی نمی‌تواند حضور زن را نادیده بگیرد؛ چرا که اگر اعراب بدوی و دون فرهنگ به وجود فرزندان نرینه (= ذکور) دل خوش می‌بودند، این خود لازمی وجود زنانی در جامعه بود که آورنده‌ی این فرزندان نرینه باشند.

پس جای هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند که اجتماع بشری یعنی ترکیبی از زن و مرد؛ و این فرمول ساده‌ی ترکیب اجتماع بشر، قابل تعمیم به همه‌ی جانداران جهان هستی می‌باشد. بنابراین، حماسه ناگزیر است که از این قاعده‌ی طبیعت پیروی نماید. ناگفته پیداست که فرهنگ‌های گوناگون، برخوردهای متفاوتی با حضور زن در جامعه دارند. اما آنچه حایز اهمیت است این‌که با تمام بی‌مهری‌هایی که در جوامع مختلف نسبت به زن اعمال شده، کم نیستند زنانی که در ادوار متفاوت تاریخی حماسه‌ساز و حماسه پرور بوده‌اند، و مهم این‌که در جوامعی که متأثر از باورهای خرافی، نگرشی محقرانه به زن داشته‌اند، زنانی بزرگ بر پای خاسته‌اند و حضور مردانه‌ی خویش را به اثبات رسانده‌اند و از حقانیت نوع خویش نه با شعار، که با قهرمانی و دلاوری دفاع نموده‌اند.

در این میان آنچه با بحث ما پیوند دارد، حضور و نقش زن در حماسه‌ی ایرانی است.

حماسه‌ی ایرانی که با سی و اندی سال رنج بردن حکیم توس بازسازی شده و از نادرترین آثار حماسی جهان است که ارزش و اعتبار جهانی یافته است. در شاهنامه‌ی فردوسی - که از آفرینش کیومرث تا حمله‌ی اعراب یک فاصله زمانی طولانی را در برمی‌گیرد و همه‌ی حماسه‌ی ایرانی را تشکیل می‌دهد- حضور زن، همچون تاریخ، دچار فراز و نشیب‌هایی شده است. گاه زنان حضوری کم رنگ و کلیشه‌ای دارند و همان نقش بستر خوابی و پرده‌نشینی را دارند؛ مانند بسیاری از زنان شبستان نشین شاهان شاهنامه؛ و گاه نقش مادران را ایفا می‌کنند که در این صورت یا مادرانی هستند چون دیگر مادران معمولی که فرزندی می‌زایند، یا مادرانی که آورنده‌ی بزرگ پهلوانان و آبر شاهانی چون کیخسرو هستند.

از میان این دسته از مادران، رودابه مادر رستم، تهمینه مادر سهراب، فرنگیس مادر کیخسرو و جریره مادر فرود مثال زدنی هستند، که فرزند هر یک از این مادران بخش بزرگی از حماسه‌ی ایرانی را قهرمانانه به خود مشغول می‌سازند.

گاه زنان شاهنامه نقش سیاستمدارانی خبره و آگاه را ایفا می‌کنند مانند سیندخت زن مهراب پادشاه کابل؛ و گاه زنانی دلفریب و سوداگرد که یک رشته از

رویدادهای حماسه را موجب می‌شوند، همچون سودابه، دختر شاه هاماوران، زن کاووس شاه ایرانی که بنیان‌گذار تراژدی سیاوش می‌شود؛ و گاه بزرگ پهلوانانی هستند که لباس رزم می‌پوشند و مردانه به سان قهرمانی رزمنده از میان خاک و مرز و بوم و از حقیقت شخصیتی خویش دفاع می‌کنند، همچون گرد آفرید و گردیه؛ و گاه مظلومانه بی هیچ نام و نشان، زاینده‌ی بزرگ انسان‌هایی دلیر و پاک در حماسه می‌گردند تا پایه‌های حماسه را محکم و استوار پی‌ریزی کنند. از میان این دسته زنان، مادر سیاوش، ستم‌دیده‌ترین آن‌ها است، تا جایی که بی ذکر نامی از او، به محض اینکه سیاوش، اسطوره‌ی پاک‌ی را به دنیا می‌آورد، بی هیچ چشم‌داشتی از دنیا می‌رود.

در حماسه‌ی ایرانی برخلاف حماسه‌ی یونانی که زنان، چون هلن، بیشتر آتش‌افروزی هستند که سبب جنگ‌های خونین و بیهوده می‌شوند، زنان برجسته، اغلب سازندگان حوادث و رخدادهای سازنده و انسان‌ساز در حماسه هستند، و تنها زنی که چون هلن آتش‌افروزی می‌کند و سبب جنگی را فراهم می‌آورد منیژه، دختر افراسیاب تورانی است.

پس می‌بینیم که حضور زن در حماسه ایرانی، حضوری طبیعی، فراگیر و متنوع همچون حضور مردان است. چرا که نسبت به حضور تعداد مردان در حماسه، زنان قهرمان و شاخص نیز، به نسبت حضور کمی‌شان برابری می‌کنند. از میان هزاران هزار مردی که در شاهنامه حضور می‌یابند و لشکریان هزاران نفری را تشکیل می‌دهند، نسبت مردان قهرمان به همان نسبت است که حضور زنان قهرمان و نام‌آور. برخلاف باور جناب آقای دکتر قدمعلی سرامی که در کتاب ارزشمند خویش برداشتی دیگرگون از نگرش فردوسی به زن دارند، ما بر این باوریم که حکیم توس متمدنانه به زن نگریسته است:

«...اما در جمع‌بندی کلی، زن در شاهنامه دارای قدر و منزلتی برابر با مردان نیست و بارها و بارها از زبان قهرمانان مرد این حماسه مورد سرزنش قرار گرفته... اما آنچه انکار

ناپذیر است این است که حماسه در زنان به چشم انسان‌های ناتمام می‌نگرد. چنین است که ما از خوارمایه‌گی زن به عنوان درونمایه‌ی داستان‌های شاهنامه یاد می‌کنیم.^۱»

سپس ایشان برای اثبات ادعای فوق ابیاتی از شاهنامه را شاهد می‌آورند که جمله‌گی بر رد این ادعا حکم می‌کنند. چرا که این ابیات سخنان شخصیت‌های غیر اهورایی و به اصطلاح آدم‌های بد (= پادچا لشگر)^۲ داستان می‌باشند. و هرگاه اشخاص منفی، نظری را ابراز دارند، به روشنی قابل استنباط است که دیدگاه نویسنده یا سراینده به طور کامل مخالف با آن نظر است.

چگونه می‌توان دیدگاه مهراب کابلی را - که از تبار ضحاکیان است - نظر فردوسی دانست، یا افراسیاب، کُشنده‌ی بزرگ‌ترین شهید حماسه‌ی ایرانی، که عامل قحطی و کشتار است، چگونه می‌تواند با حکیم توس هم رأی باشد؛ و اگر هرگاه قیصر روم که از نظر حماسه‌ی ایرانی به لحاظ فکری در این برهه از تاریخ، از دخترش کتایون بسیار فروتر است کتایون را نکوهش کند، آیا می‌توانیم این نکوهش را مورد تایید استاد حماسه‌ی ایران بدانیم؟^۳

در این باره بد نیست نگاهی داشته باشیم به مثال‌هایی از کتاب «از رنگ گل تا رنج خار»:

«در داستان زال و رودابه، پس از آن که مهراب از عشق پهلوان ایرانی و دختر خویش آگاه می‌شود به خشم می‌آید و کشتن رودابه را می‌بسیجد^۴، به یاد سخن نیای خویش می‌افتد و می‌گوید:

همی گفت چون دختر آید پدید
ببایستش اندر زمان سر برید
نکشتم، نرفتم به راه نیا
کنون ساخت بر من چنین کیمیا^۵»

و می‌دانیم که نیای مهراب، ضحاک است و ضحاک از تبار تازیان، که جاهل بودند و دختران خویش را زنده به گور می‌کردند، و فردوسی بارها ثابت کرده که دشمن ضحاک و اندیشه‌ی تازیان جاهل است، و یا:

۱. از رنگ گل تا رنج خار، قدمعلی سرامی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۸، صص ۶۹۳-۶۹۴.
۲. antagonist (درآمدی به نمایشنامه‌شناسی، دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی، انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۳، صفحه ۸۶)

۳. برای کشتن رودابه آماده می‌شود.

۴. از رنگ گل تا رنج خار، صفحه ۶۹۴

« افراسیاب نیز با مهراب هم داستان است. در داستان بیژن و منیژه پس از آن که آگاه می‌شود که دخترش، پهلوان ایرانی را به کاخ آورده است تا از او کام بگیرد، در حالی که چون بید به خود می‌لرزد و می‌گرید چنین می‌گوید:

که را از پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بد اختر بود
که را دختر آید به جای پسر به از گور داماد ناید بدر^۱»

نخست آن که افراسیاب از چهره‌های منفور شاهنامه است و به طور طبیعی دیدگاه او در مورد زن را نمی‌توان با دیدگاه سراینده همسان پنداشت؛ و دوم آن که منیژه، دختری که مردی را بی‌هیچ آیینی به کاخ می‌آورد تا از او کام گیرد، بی‌تردید سزاوار نکوهش و مجازات است. پس در واقع می‌توان گفت این به طور قطع یعنی ارج نهادن به مقام زن، نه خوار مایه‌گی او!

زن حماسه‌ی ایرانی، زنی پوشیده و پاک‌دامن است که به آیین همسر می‌گیرد، نه چون منیژه سبکسر و بی‌بند و بار.

و یا: «قیصر روم نیز با شاه کابلستان و توران هم داستان است. در داستان گشتاسپ در سرزمین روم، وقتی کتابون دختر وی از میان انجمنیان، گشتاسپ بیگانه و ناشناس را به همسری برمی‌گزیند، در پاسخ کتابون که گزینش خویش را به اطلاع وی می‌رساند چنین می‌گوید:

چنین داد پاسخ که دختر مباد که از پرده، عیب آورد بر نژاد
اگر من سپارم بدو دخترم به ننگ اندرین بست گردد سرم
هم این را و آن را که او برگزید به کاخ اندرون سر باید برید^۲»

قیصر، گشتاسپ را نمی‌شناسد و او را چون بی‌سر و پای می‌داند پس وی را برآورنده‌ی همسری با دخترش نمی‌داند. و این یعنی ارج نهادن قیصر به کتابون، و نه نکوهش او. چرا که قیصر، کتابون را والا مرتبه‌تر از آن می‌داند که به همسری مردی

۱. از رنگ گل تا رنج خار، صفحه ۶۹۴

۲. همان

ناشناس و زلگرد درآید؛ و به همین خاطر، هنگامی که پهلوانی و قهرمانی گشتاسپ را می‌بیند، عذرخواه، حرف خویش را پس می‌گیرد:

همان‌گه نشست از بر باد پای به پوزش بیامد بر پاک رای
بسی آفرین کرد فرزند را مر آن پاکدامن خردمند را
بدو گفت قیصر که ای ماه روی گزیدی تو اندر خور خویش شوی^۱

مهم‌تر این‌که دریابیم به واقع نسبت زنان قابل سرزنش در شاهنامه نسبت به مردان چند به چند است. و به راستی کدام یک از زنانِ بدِ شاهنامه به درْخیمی، ضحاک هستند، و کدامین زن شاهنامه چون توسِ سپهسالار آن چنان سبک سر و نابخرد است که در به شهادت رسانیدن شاهزاده‌ی ستم‌دیده‌ی فرزندِ ستم‌دیده - فرود پسر سیاوش - دخالت مستقیم داشته باشد. و این تازه توسی است که از چهره‌های خوش نام شاهنامه است. و اگر کسی سودابه را نام ببرد، خواهیم گفت که هیچ کس نمی‌تواند مدعی باشد که سودابه دخالتی مستقیم در شهادت سیاوش داشته، چرا که سودابه به گونه‌ای عاشق سیاوش است. او مرگ سیاوش را نمی‌خواهد بلکه سیاوش را برای خویش و اهداف خویش می‌خواهد، اگرچه این خواستن آلوده است، اما هیچ‌گاه چون توس کسی نمی‌فرستد که فرود سیاوش را سر ببرند.

به هر حال در بررسی زنان شاهنامه، به زنانی بر خسته و شاخص برمی‌خوریم که هر یک دارای ویژگی‌های محکم و غنی یک شخصیت اصلی و یک قهرمان ارزشمند نمایشی‌اند و در بررسی‌های جدی به این نتیجه می‌رسیم که هر کدام از آن‌ها به دلیل داشتن خصلت‌های اصیل انسانی، به تنهایی می‌توانند محور یک اثر دراماتیک قرار گیرند. جزیره از این نوع زن‌ها است که با مرگ فرزند، شکم خویش را می‌دراند و حتی اگر دارای ویژگی دیگری هم نباشد، همین کردارش به تنهایی می‌تواند ستون‌های یک تراژدی بزرگ و جذاب را پی‌ریزی نماید. سودابه به سبب داشتن

۱. شاهنامه فردوسی بر اساس نسخه مسکو، انتشارات ققنوس، چاپ سوم، ۱۳۸۳، جلد ششم، پادشاهی لهراسپ،

صفحه ۱۰۳۷، بیت‌های ۶۴۴-۶۴۲

فریبندگی و سوداگری‌اش، زنی است که اگر دستمایه‌ی یک درام نویس قرار گیرد، می‌تواند خمیر مایه‌ی خوبی برای یک درام بزرگ باشد. زیرا دارای شخصیتی پیچیده و نمایشی است.

مادر سهراب، زنی است در اندازه‌های بزرگ مادری، او که به خاطر عشق به فرزند از فرستادن او به نزد پدر خودداری می‌کند و ناخواسته در کشته شدن فرزند شریک می‌شود، دارای شخصیتی ویژه است و صد حیف اگر درام نویسان آن را به کار نگیرند.

گردآفرید شیرزنی است دارای خصلت‌های اصیل مردانه که چون قهرمانی در یک اثر زیبای نمایشی سلیح می‌پوشد و برای پاسداری از آب و خاکش می‌جنگد. این زن دارای شخصیتی محکم و قهرمانانه است که علاوه بر حماسه، می‌تواند در آثار نمایشی نیز قهرمان یک متن محکم نمایشی باشد و به عنوان شخصیتی محوری، داستان یک نمایش‌نامه را پیش ببرد.

فرنگیس، دختری تورانی که به موازات سیاوش ایرانی، اسطوره‌ی پاکی و وفاداری و راستی است، بی‌هیچ تردیدی شخصیتی نمایشی است. او زاینده‌ی کیخسرو است که قصاص شوهر فرنگیس را از پدر فرنگیس می‌گیرد. این شخصیت چنان در کشاکش حماسه آبدیده می‌شود که پیگیری حضورش در حماسه می‌تواند خود یک اثر نمایشی باشد.

منیژه و سیرین نیز که از زنان نه چندان برجسته در حماسه‌ی ایرانی به نظر می‌آیند، شخصیت‌هایی هستند که به راحتی می‌توانند درام ساز باشند.

منیژه‌ی تورانی عاشق بیژن می‌شود، عاشق از سرزمینی و معشوق از سرزمینی دیگر. دو سرزمینی که هریک دشمن دیگری محسوب می‌شوند و سال‌های سال از یکدیگر خون می‌ریزند؛ و حال منیژه، به یلی از سرزمین دشمن عاشق شده، درست مانند عشق رودابه، دختر مهرباب، پادشاه کابل، به زال، پهلوان ایرانی، و این دستمایه‌ای قوی و پخته برای خلق آثار نمایشی است. مگر نه این‌که پایه‌های نمایش‌نامه‌ی معروف رمنو و ژولیت شکسپیر که شهرتی عالمگیر دارد همین دل‌بسته‌گی دختر و پسری از دو خانواده‌ی دشمن با یکدیگر است.

لیدی مکبث دارای نهادهی جاه‌طلبانه است و بیش از خود مکبث در ساختار این اثر معروف شرکت دارد. سودابه‌ی شاهنامه‌ی ایرانی نیز به نوعی جاه‌طلب است، چرا که همسری کاووس شاه را به خاطر شبه‌بانویی می‌پذیرد و عشق پُرهوشش به سیاوش نیز از جاه‌طلبی خالی نیست.

گردیه - خواهر بهرام چوبینه - آن‌جا که پای دفاع از شخصیت خود در میان است مردانه قهرمانی می‌کند و با لشکر خاقان چنان رزم می‌کند که کمتر زنی در آثار دراماتیک جهان می‌توان یافت که چون او عمل کند و چون او اندیشه و شخصیتی استوار داشته باشد. مگر نه این است که دزدمنوای^۱ شکسپیر از میان همه‌ی خواستگاران بزرگ و ثروتمندش دل به سردار سیاه چرده‌ی مغربی می‌دهد، پس چگونه است که کتایون نمی‌تواند یک شخصیت جذاب نمایشی باشد؟

مگر او نیست که از میان همه‌ی خواهندگان شاهزاده و توانگران رومی‌اش، دل به مردی به ظاهر یک لاقب، که تا این جای کار نه نامی دارد و نه رسمی می‌سپارد و به گشتاسپ ایرانی عاشق می‌شود حتی در آثار نمایشی معاصر مگر نه این‌که نورا هلمر^۲ در نمایشنامه‌ی خانه عروسکه، اثر ایبسن، به خاطر پنهان کاری صادقانه و فداکارانه‌اش محکوم می‌شود، و مگر نه این‌که ته‌مینه نیز به خاطر داشتن همین خصلت درونی به فاجعه‌ی تراژیک می‌رسد.

گرچه در بعضی از این مقایسه‌ها روند داستانی متفاوت است، اما هویت روانشناسانه‌ی شخصیت‌های مورد مقایسه و وجود خصلت‌هایی که در آن‌ها به پیشرفت یک داستان حماسی یا نمایشی کمک می‌کند، کماکان نزدیک و بیشتر موارد شبیه به هم است.

اگر آنتیگونه، قهرمان سوفوکل به خاطر دفاع از قداست جسد برادر، با کرئون به مبارزه برمی‌خیزد و راست‌قامتانه به مسلخ می‌رود تا قانون حرمت به مردگان خدشه‌دار نشود، شیرین خسرو پرویز نیز به خاطر دفاع از حرمت خسرو پرویز - که بر اساس قوانین حماسه‌ی ایرانی شاه است و کشتنش توسط هرمز جرم محسوب

۱. Desdemona

۲. Nora Helmer

می‌شود- با او نمی‌سازد و خود را در گور پرویز به کشتن می‌دهد. آنتیگونه کشته می‌شود تا به برادرش که به ناحق کشته شده ببیندد، و شیرین خود را می‌کشد تا خود را به پرویز که ناجوانمردانه کشته شده، پیوند دهد. پُر واضح است که ارزش شیرین از این جنبه والاتر از ارزشمندی آنتیگونه است. چرا که آنتیگونه را دیگران به جرم پایبندی به ارزش‌ها می‌کشند، اما شیرین با دست خود خویشتن را فدای ارزش‌ها می‌کند. پس با نگرشی عمیق می‌توان امیدوار بود که شخصیت شیرین نیز می‌تواند شخصیتی نمایشی باشد و مورد استفاده‌ی درام نویسان قرار گیرد.

بررسی زنان شاهنامه‌ی فردوسی، تلاشی است جهت شناساندن زنانی ارزشمند در حماسه‌ی ایرانی، که دارای پیچیدگی‌ها و جذابیت‌های آثار دراماتیک هستند. با این امید که با بررسی به نسبت مفصل این زن‌ها، به شخصیت‌هایی نمایشی دست یابیم که مورد استفاده در آثار نمایشی واقع شوند.

این بررسی از آن جهت حایز اهمیت است که شخصیت به عنوان یکی از عناصر درام از گذشته‌های دور تا به امروز همچنان عنصری پایه‌ای و اساسی در درام محسوب می‌گردد. پس بررسی شخصیت این زنان و کنکاش در ویژگی‌های درونی و کرداری هر یک از آن‌ها، درام‌نویسان را با شخصیت‌هایی نمایشی آشنا می‌سازد که هر کدام می‌توانند به عنوان محور و دستمایه‌ی یک اثر نمایشی به کار روند.

بر این اساس، زنانی را به محک بررسی نشستیم که فراتر از یک زن معمولی بوده و به لحاظ داشتن خصلت‌های ویژه و یا رفتارهای خاص دارای ویژگی‌های برجسته‌ای هستند و می‌توانند به عنوان شخصیت نمایشی در درام به کار روند و از حضور هزاران زنی که فاقد ارزش‌های حماسی و نمایشی بوده‌اند چشم‌پوشی شده است.